رسول پویان

۲۰۱۶/۰۵/۲۵

خوی انسانی

گره از دل گشاید با اشارت های پنهانی
تبسم بشگفد چون غنچه بر لب های خندانی

چو صید بسملی زخمی شدم از ناوک مژگان
به خون غلطیده ام لیکن نمی میرم به آسانی

هزاران دل به تار زلف مشکینش کند دربند
نمی ترسد ز آه سینه سوز خیل زندانی

جگر را درتنور سینه بریان می کنم هرشب
نمی آید شبی در کلبهٔ مسکین به مهمانی

گرفتم درس عشق و عاشقی ازمکتب عشّاق
نیم در فکر دانشگاه چو طفلان دبستانی

ندارم حلقهٔ رزّین و الماسین به انگشتم
کند کلک هنر بر دفتر خاطر زرافشانی

فقیران را قناعت ثروت بی انتها داده است
نباشد احتیاجی با غرور تاج سلطانی

چه میپرسی زکیش ومسلک وویران مأوایم
همینم بس که انسانم و دارم خوی انسانی

ضمیر زیستن با لحظه ها همراز می باشد
به میدان عمل ورزیده می گردد؛ نه ارمانی

محبت را زبوی عشق دلها می کنم احساس
نه از لای کتاب مکتب و تحقیق میدانی

اگر حیوان ناطق را معادل کرده با انسان
زبان و فکرآدم را، برون آرد ز حیوانی

ز تار و پود فرهنگ و تمدن با دل انسان
به بافد اجتماع قالینچهٔ رنگین وجدانی

اگر از پوستهٔ قوم و نژاد آیی برون دانی
نباشد فرق بین ازبک و تاجیک و افغانی

2016/5/11

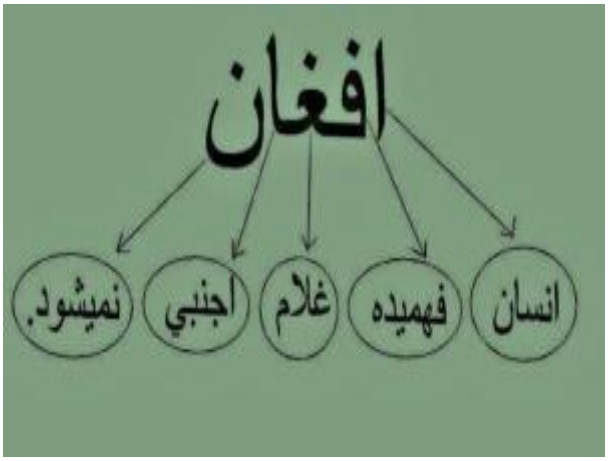

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړيکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليږلو مخکې په ځير و لولئ